

## پند و آزند در داستان سمک عیار

مطالعه کتاب سمک عیار این فکر را در خواننده تقویت می کند که هسته اصلی این داستان به دوران پارتها و اشکانیان ارتباط دارد و قصه گویان در دوره های بعد خاصه در دورانهای ساسانی و قرون نخستین اسلامی آن را با رنگ آمیزی خاص زمان و مکان و رسوم رایج اجتماعی به مردم عرضه کرده اند و در نتیجه داستان را طولانی تر و پربارتر ساخته اند. در این میان اشارات اسلامی نیز در حد بسیار ناچیز در این اثر بزرگ خودنمایی می کند که ساخته و پرداخته نقالان متأخرتر و مطابق میل شنوندگان همان عصر و زمان بوده است. نخستین باری که توفیق مطالعه کتاب سمک عیار را یافتم در صفحه دوم از جلد اول به این عبارت برخوردیم که درست از پهلوی برگردانده شده است. "هر که او فرزندان ندارد او را نام نیست" که در اندرزهای پیشینیان (نگ. متون پهلوی جاماسب آسانا ص ۴۰) چنین آمده است:

*abē nām ast kē frazānānē dārēd.*

پس به یادداشت کردن جملات مشتمل بر پند و اندرز و عباراتی که در حکم مثل سایر فارسی میانه ترفانی *āzand* = مثل بود و در آثار پهلوی همانند داشت پرداختم ولی در اثنای کار، خود را با محدودیتی روبرو دیدم. چون مسلماً همه نوشته های دوره ساسانی بهمانرسیده است و بسیاری از آداب ایرانی میانه پس از حمله تازیان یا به فراموشی سپرده شده و یا از صورت مکتوب به سینه علاقمندان به ادب و فرهنگ ملی راه یافته و بتدریج نام "امثال عامیانه" را به خود گرفته و یا توسط عده ای از ایرانیان به زبان تازی برگردانده شده و به

مرور زمان جزئی از ادب و فرهنگ ملت غالب در آمده و بر غنای فرهنگ اسلامی افزوده است .

نویسندگان قرون نخستین اسلامی گاهی برگردانده شده<sup>۱</sup> همین پند و اندرزها را به ایرانیان و گاهی هم به این و آن نسبت داده و گذشته‌اند . با وجود این باز باید از آنان سپاسگزار بود که تا این پایه در حفظ و نگهداشت بازمانده‌های فرهنگی ایران کوشیده‌اند . چون ما هنوز در اثر قصور یا تقصیر - که نتیجه‌اش چندان متفاوت نیست - نتوانسته‌ایم این بخش از فرهنگ و ادب ایران را از لابلای کتب تاریخ و ادب و تفسیر و علوم متداول آن روز - که به زبان علمی آن روزگاران نوشته شده - گردآوری کنیم و تا آنجا که ممکن است با اصل خود - اگر اصلی باقی مانده و به ما رسیده باشد - بسنجیم و منتشر سازیم .

برخی از سخن‌سرایان ایرانی تازی گوی سخت پای بند برگرداندن امثال و حکم ایرانی به زبان تازی بودند . ثعالبی در بیت‌الدهر از شاعری به نام ابوالفضل احمد بن زید سکری مروزی یاد می‌کند و او را "مولع به نقل امثال فارسی به عربی" معرفی می‌کند و ضمناً "سبزه بیت از مزدوجه و یازده بیت پراکنده از اشعار او را که ترجمه امثال فارسی به عربی است نقل می‌کند . همچنین در باره ابو عبدالله ضریر ابیوردی می‌نویسد که قصیده‌ای دارد و امثال ایرانیان را در آن قصیده ترجمه کرده است و شش بیت از آن را نقل می‌کند . باز از شاعری که نامش را فراموش کرده - ولی از مضمون ابیات میتوان به ایرانی بودن او پی برد - یازده بیت در همین زمینه آورده است .

این مقاله را به پاس کوششهای فراوان استاد دکتر خانلری در تصحیح و نشر داستان سمک با کمال افتخار به ایشان تقدیم می‌دارم . در این گفتار به گردآوری سه گونه از امثال و حکم توجه شده است :

۱ - امثال سایر و آزندهای رایج که از آن دوران باقی مانده و هنوز به گوشها آشناست .

۲ - آنچه در گذشته رواج داشته ولی اکنون روبرو فراموشی نهاده است .

۳ - سخنان پندآمیزی که طرز تفکر و اوضاع اجتماعی و فرهنگی آن دوران را نمایانگر است.

گرچه آرزوی من بود که بتوانم مآخذ این امثال و حکم را از کتابهای پهلوی و فارسی میانه و پارتی و یا ترجمه آنها را از کتب ادب عربی بیابم و سپس دست به انتشار این گفتار بزنم ولی بیم از گذشت زمان "به بیحاصلی" همچنین اطاعت از دستور استادم دکتر ماهیارنوابی باعث تسریع در تنظیم گفتار شد. امید است در فرصتی دیگر کوششی تازه صورت گیرد و نتیجه تقدیم علاقه‌مندان گردد.

" ۲ "

آب از بن خانه بر می آید . ۴۲۲ - ۵

آب از بهر آن باشد که باز خورند . ۱۵ - ۱

آب از سرچشمه طلب باید کردن . ۲۳۰ - ۲

آتش می افروزی و آب بروی می زنی . ۲۴ - ۲

آسایش آنگاه باشد که امن باشد . ۱۵۴ - ۱

آفتاب را پنهان شاید کردن ؟ ۲۴۸ - ۴

آفتاب را در جهان کس پنهان تواند کردن ؟ ۲۵۶ - ۵

آنچه خود آورده بودیم به ما داد . ۱۲۲ - ۵

آنچه ما را بر سر قضا باشد برسد و باز نتواند داشت . ۴۶۵ - ۲

آن کس که به خود اعتماد نکند و از عهده کاری که شروع کرده است بر نیاید

آن کار به گردن نگیرد ۷۸ - ۳

آن کس که جوهر فروشد بهای جوهر داند کردن . ۳۲۸ - ۴

آنکه سخن پیران نشنود چنین گرفتار شود . ۱۰۳ - ۳

" ۱ "

احوال زنان هم زنان دانند . ۲۷۳ - ۵

- ادب‌نگاه می‌باید داشتن . چون ادب‌برجای بود ، حرمت زیادت باشد . ۲ - ۵۰۱
- از اصل پاک هم این آید . ۲۰ - ۳۸۶
- از اصل نیک نیکی آید . ۵ - ۳۶۳
- از برکات پیران جهان آباد است . ۴ - ۲۸۷
- از بهر جان غم نباید خوردن که همه کس را مرگ در پیش است . ۱ - ۶۴۳
- از بهر سودی اندک نباید که همه مایه بر باد دهی . ۵ - ۲۶۲
- از بهر کسی جان بر باد نتوان داد . ۲ - ۱۷۲
- از بهر نان زیادت (= مقرری و موجب بیشتر) نام خویش زشت نتوان کردن . ۱ - ۴۱۶
- از پادشاهان ناپسندیده باشد زنان پادشاهان داشتن . ۲ - ۴۰۵
- از پس رنج راحت باشد . ۵ - ۳
- از پند پیران همه کس به مراد رسند . ۱ - ۲۶
- از پیش مرگ نمی‌شاید گریختن و از اجل پنهان نشاید شدن . ۵ - ۲۸۵
- از حرام زاده جز مفسدی و غمازی نباید . ۱ - ۲۴۶
- از حلال زاده کار بد نیاید و غمازی نکند . ۱ - ۲۴۶
- از دل برود هر آنچه از دیده برفت . ۵ - ۶۱۲
- از راه بی راه کار راست بر نمی‌آید . ۱ - ۳۹۷
- از روی نیکو همه کار نیکو آید . ۴ - ۲۲
- از زنان جز بدی نیاید . ۲ - ۵۹۵
- از شیر شیر بچه آید . ۵ - ۴۷۸
- از قضا نتوان گریخت . ۲ - ۱۳
- از کار کار خیزد . ۲ - ۴۸۲
- از گذشته سخن نشاید گفت و از چیزی که به همه کس بخواهد رسیدن از هر گونه غمناک نباید شد و آنچه رفت یاد نشاید کردن . ۵ - ۲۱۱
- از گذشته یاد نباید کردن . ۴ - ۳۵۹

از گلخن گرماوه بیرون نیامده ایم. ۴ - ۳۱۸  
 از گوهر پاک جز پاکی نیاید. از پارسا جز طریق پارسایی کسی نبیند. ۴۰ - ۳۰  
 از لشکر بسیار کاری بر نیاید بجز آشوب و غلبه. ۲۰ - ۴۷۹  
 از ناکس و بد فعل زاده کار نیک نیاید. ۵ - ۱۸۵  
 از نامرد کار بد آید. ۵ - ۳۸۷  
 از همه کس توان گریخت ولی از قضا نتوان گریخت. ۱ - ۴۱۱  
 اصل مردی حریف شناختن است، جان خود را به هرزه برباد نشاید دادن. ۴۰ - ۱۲۱  
 اکنون تا (= مواظب باش، مبادا) تو به رسن او به چاه نروی. ۲ - ۱۸۱  
 اگر جرار را روسیاه است انبان پر [است]. ۳ - ۶۲  
 اگر چیزی گویم و توانم کردن با تو یار باشم، دانم که به کردار از من یاری می خواهی  
 که به گفتار ترا حاصل نیست. ۲ - ۵۰۸  
 اگر زن بر مرد عشق آورد بی رنج کام بر آید. ۵ - ۲۷۰  
 اگر صد سال مار پروری چون بزرگ شود اول گزند بر تو کند. ۲ - ۱۴  
 اگر کسی کاری بدسگالید با خود کرد. ۴ - ۱۶  
 اگر کسی بسیار ماند به عاقبت هم مرگ او را بشکند. ۴ - ۱۶۵  
 امانت داری از جوانمردی بهتر است و سر جوانمردی امانت داشتن است. ۲ - ۹۸  
 او را نام می باید نه نان. ۴۰ - ۴۳۲  
 اول سر برباد باید دادن پس پای درین کار باید نهادن. ۲ - ۹  
 اول هر کار به دانستن است و حریف را به شناختن و به هرزه خود را در بلا  
 ننگندن. ۲ - ۷۶

" ب "

با استاد حیلت نتوان کرد. ۲ - ۳۳۴

- (۱) در عبارت: ما نیز به شهر خویش مردم بودیم مجهول زاده نیستیم و از  
 گلخن...  
 (۲) برهان قاطع: جره، خمچه و سبو.

- با پادشاه پنجه شاید افکند ۲ - ۴۶۷
- با تقدیر ایزد کسی بر نیاید آنچه بخواهد بود و هیچ آفریده باز نتوان گرفت .
- ۴ - ۴۴
- با تقدیر یزدان هیچ نتوان کرد ۲ - ۴۶۶
- با تقدیر یزدان هیچ شاید کردن ۴ - ۱۶۶
- با چشم خطا به زنان نگریستن لایق پادشاهان نیست . ۳ - ۱۰۸
- باحکم یزدان هیچ چاره و تدبیر نیست بجز ساختن . ۵ - ۴۸۵
- با داد و عدل باش و از بیداد پرهیز کن . ۲ - ۱۷۸
- بادنجان تخمه را آفت نرسد . ۱ - ۲۱۷
- با زن ، کسی بر نیاید هر چه خواهد بتواند کردن . ۵ - ۲۹۸
- با زنان راز گفتن شاید . ۱ - ۵۷۴
- با شاه عناد روا نیست . ۳ - ۶۶
- با قضا کسی چیرگی نتواند نمود . ۵ - ۵۱۸
- با قضا هیچ کس بر نیاید . ۴ - ۲۳۴
- با قضا هیچ نتوانیم کردن . ۲ - ۹
- با قلم تقدیر تدبیر بر نیاید . ۵ - ۵۷۵
- بد کردن پاداش بدی باشد . ۵ - ۱۹۸
- بر پیران شفقت نمای تا به درجه پیری برسی . ۵ - ۱۷۴
- بر درد کسی رسد که دردی دارد . ۱۰ - ۱۷۸
- بر قول دشمن اعتماد مکن . ۴ - ۴۴۶
- بر قول زنان اعتماد نیست . ۵ - ۸۱
- بر مستان هیچ گناه نیست . ۵ - ۲۲۳
- بزرگان خطای خوردان در گزارند . ۳ - ۱۳۰

(۱) در عبارت به مقتضای جمله "نتوانم" آمده است .

- بسیار کار می‌باید کردن تا کام دل به دست آید. ۱ - ۵۵۲
- بسیار کارها باشد که نهان آن ندانند. ۲ - ۱۰۷
- بسیاری بودن گرانی است.<sup>۱</sup> ۲ - ۲۵۷
- بند و زندان مردان خورند. ۴ - ۱۵۵
- بندگان را با سود و زیان خداوند گاران چه کار. ۲ - ۴۵۲
- بوی ماده به دماغ هر کس خوش بود. ۵ - ۲۱۵
- بوی ماده شیران غران را در دام آورد. ۱ - ۲۲۵
- بهتر از راست گفتن نیست. ۲ - ۲۹۶
- بهتر از نام نیکو در جهان چیست؟ ۴ - ۳۳۲
- به دارو مرگ باز نشاید داشتن. ۵ - ۲۶۰
- به دنیا غره مباحثید که با کسی نماند. ۲ - ۴۹۵
- به دنیا غره مشو<sup>۲</sup> که با کسی وفا نکرده و نکند، ۲ - ۵۵۰
- به رنج بسیار به دست آمده را بیهوده بر باد نتوان داد. ۴ - ۳۵
- به زر کار راست می‌شود. ۴ - ۲۸۹
- به زنان حیلت نباید آموخت. ۴ - ۴۰۷
- به زینهار داری، جان فدای خلق می‌کند و زینهار را از دست نمی‌دهد. ۲ - ۲۰
- به گفت بدگوی از کردار نیک پشیمان شو. ۲ - ۳۴۳
- به مردی یا به چاره کار تمام گردد. ۵ - ۱۸۰
- به هرزه خود را بر باد نتوان داد. ۱ - ۴۶۰
- به هرزه خویشتن بر باد نتوان دادن. ۱ - ۵۶۲
- به هر قطره خون پادشاه که به زمین آید بسیار فتنه و آشوب در عالم برخیزد و بسیار خون ریخته شود. ۲ - ۴۹۹

(۱) در جایی بسیار ماندن گرانباری است.  
 (۲) در اصل "نشوی" آمده است.

- بی اجازت در آمدن در خانه جوانمردان . ناجوانمردیست . ۴۳-۱
- بیداد مردان نه همه مردان باشند . ۵۳۱-۲
- بیرون وی شهد است اندرون وی زهر است . ۱۳۷-۲
- بی زرکار مردم بر نیاید . ۶۱۱-۱
- بی گناه کدخدایان را هلاک نشاید کردن که یزدان ما را پاداش کند . ۳۸-۴
- بیهوده خود را بر باد دادن نشاید . ۵۰۳-۲
- " پ "
- پادشاه بی لشکر کاری نتواند کردن . ۳۴۵-۱
- پادشاه تغریب نداند ، درویشان باشند که ایشان را غم بر جان بود . ۲۰۱-۵
- پادشاه جمله جهان زراست و با زور و قوت از پهلوانان عالم زیادت است و از همه دانایان و فیلسوفان عاقل تر و در مکر و حیلت آنچه زر داند هیچ آفریده نداند . . . ۲۴۳-۵
- پادشاه نباید که دل در چیز بندد . ۱۵۵-۵
- پادشاهان تعزیت بسیار ندارند . ۹۷-۲
- پادشاهان را سرزنش نکنند . ۱۹۵-۲
- پادشاهان وزیران را از آن خواهند که آنان را راه نمایند و اگر خطائی افتد نگویند که وزیر نگفت . ۲۳-۳
- پادشاه زادگان جنگ بسیار نکنند که نه عالم یک روز خواهد بودن . ۴۰۸-۲
- پادشاهی به انبازی نشاید کرد *جامع علوم انسانی* . ۱۴۸-۵
- پادشاهی خود آن باشد که فرمان دهند یا خلعت بخشند یا گنج نهند؟ پادشاهی داد و عدل و سیاست باشد . ۴۶۲-۱
- پادشاهی و جهان داری را اصل نام نیکوست و اگر نه آن هیچ نیست . ۳۳۲-۴
- پدر و مادر را هیچ کس نکشد . ۵۰۷-۲
- پند پیران پذیرفتن همه خرمی حاصل آید . ۲۶-۱
- پهلوان باید که فرمان شاه خویش به کار بندد . ۲۲۴-۳



پهلوان را در بند نشاید داشت . ۴ - ۲۳۹  
 پیران جهان دیده باشند و کارها دانند که جوانان ندانند . ۲ - ۲۵۸  
 پیش از آنکه چاشت خورند من بدیشان شام خوردم . ۵ - ۲۹۲  
 بیش از اجل نشاید مردن . ۵ - ۳۸۴  
 " ت "

تا به قیامت مادر و پدر با هیچ کس نمی ماند . ۴ - ۱۶۵  
 تاجهان بوده هرگز زن به دو شوهر در یک زمان ندیده و نشنیده است . ۳ - ۱۸۰  
 تا زر به خرج نکنی مراد تو حاصل نشود . ۱ - ۵۹۶  
 ترک ادب بود از سر نان خوردن برخاستن . ۵ - ۴۳۴  
 تقدیر الهی بسیار کارهای دگرگون می کند ، هرکه خواهد از تخت به خاک می افکند  
 و از خاک به تخت بر می آورد . ۴ - ۹۷  
 تقدیر یزدان چنین است ، هیچ نشاید کردن . ۵ - ۵  
 تنها به داد خواستن رفته است . ۴ - ۸۷  
 تو خرما می خور و خرما می ران . ۱ - ۸۷  
 تیر و کمان سلاح بددلان است و گرز سلیح مردان . ۵ - ۴۵۳  
 تیغ در روی پدر کشیدن شرط نیست ، کار علوم ۴ - ۲۹۸

" ج "

جادوان زشت صورت باشند از بد گرداری ۲ - ۳۲۹  
 جان عزیز است ، به هرزه بر باد نتوان دادن که همه کارها برای جان کنند ، چون  
 جان نیست از آن کار چه حاجت باشد . ۱ - ۳۵  
 جایگاه خویش را آبادان می باید داشت . ۲ - ۵۵۹  
 جلدی به زبان در هنر نمودن و سستی به کردار به جای آوردن . ۵ - ۳۱۸  
 جمال [ را ] بسیار چیز می باید تا نیکو شود . ۴ - ۱۸۱  
 جنس با جنس تواند بودن . ۵ - ۴۲  
 جنگ شب پنهان کردن مصلحت نیست . ۴ - ۸۹

جوانمردان از احوال کس نپرسند مگر خود بگویند . ۱ - ۸۷

جوانمردان دروغ نگویند و اگر سرایشان در آن کار برود - ۱ - ۷۹

جوینده یابنده باشد . ۱ - ۴۴۶

جهان نام و ننگ دارد . ۴ - ۴۳۲

" ج "

چاره کوهیان کوهیان دانند . ۱ - ۵۰۱

چرا باید کاری کردن که هیچ سپاس نیست . ۴ - ۲۳۷

چراغ که در واپسین دم فرو مردن باشد نورش زیادت شود . ۳ - ۱۷۱

چشم نگاه باید داشت که همه بلاها از چشم است که پدیدار می‌آید ، همه محنت

پیش خلق از چشم می‌آید ، غم و رنج و شادی بر مردم از چشم است ، خواری و

سوگواری از چشم است ، سرها از چشم بر باد می‌شود ، چشم دشمن جان است ،

چشم را چشم روان است ، چشم برتن مهربان است ، چشم دل را همه غم و انده‌هان

است ، چشم سبب عشق پیدا کند ، چشم مرد را در غم مبتلا کند ، چشم دوست

دشمن گرداند ، چشم دشمن عزیزتر از جان کند ، چشم آشنا را بیگانه کند ، بیگانه

را خویش کند .

چندانی بزن که باز توانی خوردن . ۴ - ۷۱

چون آب آمد ترشی از سوز که رفت در لایق و ۴۴۰ مات فریبگی

چون اجل آمد بچاره باز نتوان داشتن . ۵ - ۵۲۳

چون اجل رسید چه بیمار و چه تنگدست . ۵ - ۴۶۳

چون اجل رسیده‌هیچ نمی‌توان کردن که به دانش مرگ از خود باز داشت . ۲ - ۲۸۶

چون اجل فراز رسد هیچ کار از دست بر نیاید که دست و پای بسته شود ، زبان

از گفتار فرو ملند ، عقل خیره گردد ، دانش بشود ، نظر تیرگی نماید ، اندیشه و

خاطر از گفتار فرو مانند ، فضل و هنر ناچیز شوند ، مرد خود از میان برخیزد ، هر

(۱) در متن . نمی‌توانم . (۲) در متن . بازدارم

- چه رود بیرون از آن بود که خواهد . چون اجل گریبان شیر بگیرد عاجز روباه پیر  
شود . ۵۱۸ - ۵
- چون پخته بر آتش نهی بسوزد اما کسی از بوی دود وی آگاه نگردد و چون خام  
بر آتش نهی از بوی دود او هر که در جهان با خبر شود . ۲۸۹ - ۲
- چون تن برجای نبود کام از جهان بر نتوان داشت . ۲۱۹ - ۴
- چون جان بر جای باشد مال دیگر باز دست آید . ۴۰۲ - ۲
- چون جان به جایست مال فراوان است . ۱۹ - ۴
- چون دشمن در بند است کشته است . نه که کشت یکباره باشد و چنین هر ساعتی  
مرگی است . ۲۸۲ - ۴
- چون شاه در لشکرگاه نیست لشکریان چون گوسفند بی شبان باشند . ۲۷۵ - ۲
- چون شیر در بیشه نباشد روباهان نیز چیره توانند شد . ۲۵۳ - ۳
- چون فراق خواهد بودن گمان در دل افتد و زبان به گفتار آید و احوال مرگ از  
بسیاری رنج گفته شود . ۶۰۰ - ۱
- چون کسی را اجل می رسد بر گونه ای بر می اندازد تا نام مردم از وی برمی خیزد .  
۴۷۵ - ۵
- چون کسی قدر احسان نداند سزاوار بد کردن است . ۲۰۶ - ۳
- چون مرغ از دام جست دشوار باز آید . ۵۷۵ - ۱
- چون وقت آید که کاری نیکو گردد همه به زبان می شود . ۵۵۵ - ۵
- چه با ازدها دوستی گرفتن و چه با مردم سغله مردمی کردن . ۱۴ - ۲
- چهارچیز است که از آن نام نیکوست . اول سخاوت . دوم مستوری . سیوم دروغ  
ناگفتن چهارم حق هر کس بشناختن . ۲۲۳ - ۲
- چیزی نباید کرد که فردا روز طاقت آن داریم . ۵۳۳ - ۲
- حرامزاده باشد که دروغ گوید . ۴۰۹ - ۱
- " ح "
- حق تلخ باشد . ۴۵۲ - ۲
- حق نان و نمک و حق شاه از دست بازداشتن نه از عقل بود . ۲۳۷ - ۴

حلوا نه آن خورد که او را انگشت دراز باشد . آن کس خورد که او را دست دراز  
باشد ۵ - ۴۶۴

حلوای به شکر بدهند<sup>۱</sup> . ۴ - ۱۰۸

"خ"

خان ومان خدمت است<sup>۲</sup> . ۱ - ۴۱۶

خانه به خداوند ماند . ۱ - ۶۰۵

خداوند کلاهست و عقوبت کردن او شرط نیست ۴ - ۱۱۰

خدمت پدران کردن واجب است . ۵ - ۴۲۵

خدمتی که حرمت در آن نباشد به ترک گفتن بهتر . ۵ - ۱۲۲

خلاف رضای پدر کردن نام زشتی بود . ۲ - ۳۵۱

خواب بندیان و دیوانگان و مستان را هیچ اعتبار نباشد . ۴ - ۲۳۰

خواب شاهان دورغ نباشد . ۳ - ۵۰

خود را بجهد هلاک نشاید کردن . ۲ - ۳۱۳

خود را به خیره بر باد نتوان دادن . ۱ - ۸۲

خود کرده را تدبیر نیست . ۲ - ۷۹

خود کرده را چاره نبود . ۴ - ۹۰

خون پادشاه نشاید ریختن<sup>۳</sup> . ۵ - ۱۷۴

خون ریختن پادشاهان پسندیده نباشد . ۳ - ۱۳۸

دبه در پای شتر می اندازد . ۵ - ۹۴ در مفهوم حلیه گری بکار رفته ( نک . برهان  
قاطع . )

(۱) تمام عبارت . فرخ روز گفت دوستان ما بسیارند که حلوای به شکر بدهند

(۲) تمام عبارت . سرخ کافر گفت ای پهلوان ، خان و مان خدمت است . هر جا  
که خدمت کنیم خان و مان ما باشد .

- دختر آن بهتر که از مادر نژاد . ۴ - ۳۱۲
- دختر خود نمی باید که از مادر در وجود آید . اما چون بزاد به شوهر اولیتر ، یا  
در زیر خاک . ۲۰ - ۱۴۱
- در امانت خیانت شرط نیست . ۱ - ۵۱۴
- در برابر از جان گذشته نمی توان ایستاد . ۳ - ۱۱۱
- در پادشاه خود عاصی شدن شرط نیکان نباشد . ۱ - ۵۰۰
- در پادشاه عاصی شدن بی حرمتی باشد . ۱ - ۱۸۶
- در پیش شاه شراب بسیار نشاید خوردن ، در زیر آن کارها باشد . ۲ - ۱۶۹
- در پیش هر کسی نام خود نمی باید گفتن . ۵ - ۱۳۶
- در جفا کاری در جهان هیچ کس با زن بر نیاید . ۵ - ۴۸۷
- در جنگ حلوا نمی دهند . ۵ - ۳۲
- در جوال اورفته است . ۵ - ۲۲۳ و ۲۲۹ ( نک . برهان قاطع . فریب خوردن )
- در جوانمردان گشاده باشد . ۱ - ۴۳
- در جهان بهتر از جوانمردی نیست . ۴ - ۲۳۵
- در جهان هیچ کس را دختر مباد . ۵ - ۴۲۴
- در جهان زن پارسا نباشد ، اگر هزار مرد پارسا باشد او را از زاه ببرد . ۴ - ۶۷
- در خانه مطربان زر به حساب خرج کنند . ۱ - ۴۶
- در زنان وفا نباشد و معروفست بی وفائی زنان . ۴ - ۳۱۹
- در عالم نامردان و خیانت کاران و غمازان بسیارند . ۲ - ۴۶۵
- در گفتن هر کسی راست و دروغ پدیدار باشد . ۴ - ۳۴۳
- در مستی رنج کمتر باشد . ۲ - ۶۰
- در میان دوست و دشمن بی سلیح نباید بودن . ۴ - ۸۶
- در ناجوانمردان وفا نیست . ۲ - ۴۸۸
- در وقت کار هر چه گویند همه کس باور دارند . ۲ - ۵۹۵
- دروغ زنان راست است از برای شهوت . ۵ - ۲۲۳
- دروغ زنان راست شمارند . ۵ - ۲۱۵

- دروغ گفتن شرط جوانمردان نیست . ۱ - ۵۳۷
- دزدی از بهر سود کنند ، دروغ گفتن چرا ؟ ۵ - ۲۵۰
- دزدان بازار آشفته دوست دارند . ۵ - ۳۸۹
- دزد تا خود را درستکار ننمایاند دزدی آغاز نکند . ۳ - ۷۵
- دزدان را عادت باشد چون از جانبی چیزی ببرند روز دیگر به نظاره روند . ۲ - ۲۹۸
- دزد را کسی نگاه نتوان داشت . ۴ - ۴۴
- دشمن به خود شادمان مکن . ۵ - ۲۰۲
- دشمن سر کوفته به باشد . ۱ - ۳۳
- دشمن کشته به . ۱ - ۲۴۸ دشمن کشته بهتر . ۴ - ۲۴۹
- دشمن هرگز دوست نباشد . ۴ - ۴۱۴
- دعوی مردی کسی شاید که بکند که بجای آورد . ۴ - ۱۲۱
- دفع الوقت نمی توان کرد . ۵ - ۴
- دل به تنها به راه نباشد . ۵ - ۳۱۳
- دل زن نازک باشد و هر چه بشنود باور دارد ، خاصه دروغ به راست ماننده . ۲ - ۳۱۰
- دو حاکم در یک جای ناپسندیده است . ۲ - ۳۶۳
- دوست آن باشد که بگوید ، نه آنکه بگوید خواستم گفت . ۲ - ۶۱۱
- دوستان بسیار کار کنند که هیچ دشمن نکند . ۴ - ۲۰۶
- دوستی نه در حضور باشد ، آن بهتر که در غیبت بود . ۲ - ۳۷۰
- دو هوا بودن کار نامردان است . ۵ - ۳۹۲
- دید چون گفتار نباشد . ۵ - ۲۶۱
- دیدار چون گفتار نباشد . ۲ - ۳۷۷
- دیوار موش دارد و موش گوش دارد . ۳ - ۱۱۰
- " ر "
- راز با زنان گفتن شرط نیست . ۱ - ۵۳۷
- راز پادشاه شاید گفتن با هر کس الا باوی . ۴ - ۱۹۷

- راز دل نهان داشتن زیان جان باشد . ۲۰ - ۴۵۴
- راز زنان از مردان پوشیده نیست . ۴۰ - ۴۱۶
- راه رفتن (= پیاده روی) نه کار زنان است . ۲۰ - ۴۹۸
- روز را بیهوده رها مکن . ۵۰ - ۲۰۲
- رسول است و رسول کشتن شرط نیست . ۴۰ - ۴۲۰
- رسول است و بر رسول ستم نباشد . ۲۰ - ۹۹
- رسولان امانت دار باشند . بدانچه پیغام دارند خیانت نکنند و نیک و بد بگویند و باز نگیرند . ۲۰ - ۹۹
- رسولی کردن را مردی آهسته باید که باشد تا سخنی تواند گفتن . ۴۰ - ۲۸۳
- رعیت کار پادشاه نداند . ۲۰ - ۱۷۴
- روباه شیر بسته بتواند زدن . ۴۰ - ۲۷۳
- "ز"
- زر است که در جهان کارگزاری می‌کند و عالم می‌گرداند، که اگر نه زر بودی، عالم و آدمی نبودی . . . . بهتر از همه چیزها زر است که اگر نه زر بودی، آدمی خاص و عام نبودی، پادشاه و رعیت یکی بودی . هیچ کس طاعت کسی نداشتی . زر در میان خلق نایب یزدان است بی‌خلاف . اگر عاقلی در روزگار و کردار زر نگاه کن . نهان و آشکار زربین . نیک و بد زر نیکو بنگر . بتوانم گفت که زر چه چیز است، که خلق همه گم راه شوند . زر است که زر است . هیچ دیگری نیست . هر چه از آن در جهان عظیم تر است به زر به دست آید . با این همه به یک چیز عاجز می‌آید که مرگ باز نمی‌تواند داشت . ۵۰ - ۴۳۳
- زر بسیار بس مردم از راه برده است . ۱۰ - ۵۵۳
- زر پیشرو همه کارهاست . زر زبان بند همه غمازان و مفسدان است . ۱۰ - ۵۹۶
- زر مرده ریگ . . . فراوان کارها بسازد که کسی با هزار خروار دانش نمی‌تواند ساخت . ۵۰ - ۲۷۳
- زشت نامی باشد که زنی چند شوهر کند . ۳۰ - ۲۳۲

- زن آن ساعت بیافتی که ترا دشنام دهد . ۱ - ۲۲۴
- زن اگر چه مستور و معتمد باشد [چون] میل به کسی کند از وی مستوری برخیزد . ۱ - ۲۲۱
- زن باید که با ستر بود و پاک دامن و پرهیزکار ، چه در میان صدهزار مرد و چه در پس پرده . ۱ - ۵۲۵
- زن بی شوی نباشد (= نماند) . ۳ - ۶۷
- زنان آنجا روند که دل ایشان خواهد . ۵ - ۴۶۴
- زنان با زنان راست بر آیند . ۴ - ۲۰۸
- زنان با مردان تا آن ساعت باشد که نفس دارد چون مرد فرمان یافت زن به شوهری دیگر پیوست که هرگز از آن شوهر اولین یاد نکند . ۴ - ۱۶۶
- زنان با سخن نرم رام شوند . ۳ - ۳۵
- زنان بر مردان به فریب زیادتانند . ۵ - ۲۷۵
- زنان چون با هم جمع آیند هر سخنی که باشد با هم بگویند از آشکارا و نهان . ۴ - ۲۶۱
- زنان خود همه حیلت دانند . ۵ - ۲۶۴
- زنان را مکر و اندیشه و چالاکی باشد . ۲ - ۲۴
- زنان زود فریب می خورند . ۳ - ۲۵۰
- زنان مردان را (= از آن مردان) اند . ۲ - ۴۶۹
- زنان هیچ در دل نتوانند داشت . ۲ - ۲۹۵
- زنبور خانه نشاید آشوفتن . ۱ - ۹۵
- زنهار از دست نشاید داد که زنهار داری کاری عظیمست . ۴ - ۲۵۸
- زنی به دو شوهر روا نباشد . ۱ - ۲۸۹
- زور و مردی به اصل و نسب نبوده است . هر کرا یزدان مردی دهد چه پاسبان و چه پادشاه . ۲ - ۳۲۳
- س " س "
- سپاه بی پادشاه نتواند بودن . ۳ - ۱۶۰
- سختی آن باشد که مال خود ببخشند . ۳ - ۲۲۲



- سخن به اندازه بگوی. ۱۴۱ - ۳
- سخن پادشاهان همه نکته و رمز باشد. ۴۳۱ - ۱
- سخن پشت و روی دارد. هر کسی آنچه مراد او باشد چنان گیرد. ۵۵۸ - ۵
- سخن دراز گفتن کار قصه خوانان باشد. ۱۴۹ - ۳
- سخن مردان جز یکی نباشد. ۲۲۸ - ۳
- سخن مردان یکی باشد. ۲۳۶ - ۱
- سخن مردی جداست و حیل و دستان جدا. ۳۴۶ - ۱
- سربریده سخن نگوید. ۳۰۵ - ۲
- سر پادشاهان بریدن نه نیک بود و خون پادشاه ریختن شوم باشد بر آن کس که این کار کند و فرماید. ۴۹۹ - ۲
- سر جوانمردی وفا نگاه داشتن است. ۶۰۸ - ۵
- سر همه پادشاهی تندرستی است. ۲۵ - ۱
- سر همه جوانمردیها نان دادن است. از بهر آنکه اگر هزار بدی با کسی بکنی و او را نان دهی آن بدی پوشیده دارد. ۴۲۳ - ۵
- سری که بریده شد به جای خود باز نگردد و پشیمانی سودی ندهد. ۴۸ - ۳
- سرداری و امانت داری جراحان را مسلم است. ۰۰۸۶ - ۱ (از بهر آنکه خاص و را یکسان مداوات کنند و شفقت نمایند و از هر گونه تیک و بد بینند و هرگز پیش کس نگویند.)
- سرت زنان جهان از حیل است. ۱۳۶ - ۴
- سر که بود که به زمین فرو شد. ۳۸۷ - ۴
- سرود با یاد مستان آوردن ناخوشی باشد. ۴۵۱ - ۲
- سستی در کار نمودن نه از مردی باشد. ۵۲۸ - ۲
- سمع تنها شنیدن از بخیلی باشد و نامی (= نشانی) از آن دارد. ۲۳۵ - ۵
- سنگ سخت با زدن نرم نشود. ۳۵ - ۳

- شاهان بسیار کارها می‌کنند که با کس نگویند ۳ - ۱۶۱
- شاهان جنگ بسیار نکنند . ۴ - ۲۳۹
- شاهزادگان بسیار جنگ نکنند . ۲ - ۴۲۲
- شب کور درخانه نشاید بود . ۲ - ۳۹۵
- شب ظلمانی نهاد چهره سیاه تاریک دیدار بسیار کارهای نیک می‌کند . شب مردم خسته را آسایش می‌دهد . محنت زندگان را سکونی می‌نماید . رنجوران را آرام می‌نماید . خستگان را راحت می‌دهد . مظلومان را به کام می‌رساند . ظالمان را قهرمی گرداند . ستم‌زدگان را شادی می‌فرستد . غمگنان را غم از دل می‌زداید . بی‌کامانرا به مقصود می‌رساند . دوست را به دوست می‌پیونداند . شب است که همه رسوائیها را در پرده می‌کشد . همه زشتیها را می‌پوشاند . هم شب است که همه کارها بازگونه می‌کند . به هر نیکی که از شب می‌زاید صد بدی می‌آورد . با این همه دو خصم را از هم باز می‌دارد . ۵ - ۴۵۵
- شتاب در کارها کردن مصلحت نیست . ۵ - ۴۱۵
- شتابکاری کار شیطان است که در عرب گفته‌اند العجلة اخ الندامة . ۱ - ۵۶۹
- شراب به دلخوشی در راحت نفس و حریفان دم ساز می‌شاید خورد . ۲ - ۵۹۴
- شراب دار را با خوانسلار دوستی باشد که هر دورا با هم کار است . ۵ - ۴۴۳
- شراب راه خرد در پیکر گناه گاه ۱۸ مطالعات فرهنگی
- شرط دوستی نبود دوستی پنهان داشتن و آشکارا تبع بر هم زدن . ۴ - ۳۹۴
- شرط نیست خود را به هرزه بر باد دادن . ۲ - ۵۲۸
- شرم اول زنان نان خوردن بر دارد . ۲ - ۴۰۸
- شفقت بردن در حق دوست داران کاری نیک است . ۲ - ۳۳۰
- شکر خواری آسان است . اگر مردی آهن سای باش . ۳ - ۴۵
- شهر از غریبان آبادان است چون بازارگان نیاید به هیچ‌گونه آبادان نباشد . ۴ - ۳۰۲
- شیر آمدی که چنین دیر آمدی ؟ ۵ - ۵۳
- شیر خفته را روباه عاجز تواند کرد . ۱ - ۲۳۴

شیر در بیشه نبود و روباه آمد و هر چه خواست کرد . ۴۷ - ۵

شیر گرسنه چون از بند جست کدام پهلوان او تواند گرفتن . ۲۷۳ - ۴

شیری را که در بند افتد روباه عاجز تواند کرد . ۴۸ - ۳

" ص "

صبر باید کردن که کارها به صبر بر آید . ۲ - ۴ - ۳

صیدی که به دام افتاده است از دست مده<sup>۱</sup> . ۲۶۱ - ۳

" ط "

طاعت یزدان هر گاه که بکند تواند . ۵۰۶ - ۲

طنز بر مردان کردن پسندیده نباشد . ۲۲۴ - ۳

" ع "

عادت مطربان چنان باشد که چون سیم خواهند گویند که می رویم . ۶۰ - ۱

عاقل دل در جهان نبندد . ۱۷۶ - ۵

عاقلان از جهان جز نام نیکو بر نگرفته اند . ۲۲۵ - ۲

عالم برای نام آورست و غوغای جهان برای یادآوری . ۷ - ۳

عالم همه نام و ننگ است و هیچ به از جوانمردی نیست . ۲۵۳ - ۱

عام چون طلسمات باشند که از ایشان هیچ کار نیاید مگر آشوب . ۱۷۲ - ۴

عشق آن بتر که امید او پدیدار نباشد . ۴۵۸ - ۲

عشق چون گل است که بی زحمت خار نیست . ۳۸۷ - ۴

عشق کاری است دشخوار، خاصه بر زنان . ۴۵۸ - ۲

عوان کشته به . ۳۷۴ - ۴

عهد کودکان درست نباشد . ۸۰ - ۵

عیاری به بد دلی نتوان کردن . ۱۱۰ - ۱

" غ "

(۱) اصل عبارت چنین است: صیدی که به دام افتاده باشد از دست ندهم .

- غم از تن بیرون کن تا تن آسان باشی ورنجور تن نشوی . ۴ - ۲۱۹
- غم بیماری آورد . ۳ - ۳۷
- غم در دل داشتن زیان دارد و غم چون در دل داری جان در وی مبتلا گردد ،  
شخص را بگدازد . ۵ - ۶۰۴
- غم روزگار نیامده نشاید خوردن . ۵ - ۴۷۸
- غم سرای و مال نشاید خوردن . ۴ - ۱۹
- غم مرده بسیار نباید خوردن . ۵ - ۴۴۱
- " ف "
- فر پادشاهی کارها می کند . ۲ - ۲۷۵
- فرزند از مادر جدا نشاید کرد . ۲ - ۳۱۰
- فرزند دشمن پدر است . ۴ - ۱۶۶
- فرزند میل پدر بیش کند که بیگانه . ۵ - ۱۱۶
- فرمان پدران طاعت یزدانست . ۱ - ۲۶
- فریفتن مرد بر زن آسان باشد . ۵ - ۲۳۳
- فلک و دهر و چرخ چه توانند کرد یزدان است که هر چه خواست کرد و هر چه خواهد  
کند . مرگ و زندگانی به حکم و تقدیر اوست . ۵ - ۴۷۷
- شوشگاه علوم "قشانی" و مطالعات فرهنگی
- قصاب جرم کند کفشگر ملامت کشد . ۵ - ۱۱۴
- قصاب که گوسفندان کشد گاوان هم تواند گشتن . ۲ - ۴۸۹
- قصد زن پادشاه کردن بد باشد و نام زشتی حاصل آید . ۲ - ۴۳۰
- قضا را به چاره و دانش و استادی باز نتوان داشت . . . قضا بر همه دانش و توانش  
ومردی و حیلت و عیاری چیره است . ۵ - ۱۳۶
- " گ "
- کار از دست رفته است . با آب ریخته و کوزه شکسته چه شاید کردن . ۴ - ۲۰۷
- کار بازی نیست ، جان بر باد دادن کار عاقلان نیست . ۴ - ۲۹۰

- کارها از گزاف کردن پشیمانی آرد. ۲۱۴-۱
- کارها باید کردن و آنکه گفتن. ۴۶۳-۱
- کارها به زر نیک شود. ۲۰۲-۲
- کارهای جنگ بر نظاره آسانست. ۲۷-۱
- کارها پادشاهان به احتیاط بود خاصه بر زنان. ۳۵۲-۵
- کار پادشاهان به پادشاهان رها باید کرد. ۲۹۶-۱
- کار جنگ و میدان داری به بزرگی تعلق ندارد که کار یزدانی است. ۵۷-۲
- کار دریا پدیدار نیست. ۵۱۰-۲
- کار زنان نه چون مردان است. زنان را کارها باشد. ۴۷۲-۲
- کار شاهزادگان را افتد و بندگان جان تسلیم کنند. ۳۹۲-۱
- کار عشق همه رنج و بلا نمودن است و محنت. عشق با راحت نباشد. عشق چون گل است که بی زحمت خار نیست. ۳۸۷-۴
- کار مرد چنین افتاده است تا که زن ندیده است با خود باشد چون به زن رسد از کس یاد نیاورد و از خود خبر ندارد. ۳۷۹-۱
- کار نه به مردی و جلدی ماست. یزدان می سازد که کار ساز اوست. ۴۱۱-۱
- کار نیک را دستوری نباید خواستن ۳۷۰-۴
- کاری به مردی بکردم به نامردی بزر باد شد. ۱۳۵-۴
- کاری که ندانی کردن به دست مگیر و آنچه نتوانی کردن مگوی. ۳۰۱-۲
- کالای برده خواهی یا دزد؟ ۷۸-۵
- کجا خوشتر؟ آنجا که دل خواهد. ۲۴۷-۵
- کرده خود را چاره‌ای نیست. ۴۶۷-۲
- کسی با دوست مصاف نکند. ۳۵۶-۲
- کسی دشمنی بگیرد و هلاک نکند، این نه پادشاهی باشد. ۲۷۲-۴
- کسی که او را ترسی باشد و پیش آید هر چه زودتر آن کار بکند. ۱۱۳-۴
- کسی که فرزند دارد قصد کشتن فرزند کسان نکند. ۱۷۷-۱

کشتی بان چون باد موافق ببیند از بهر خاطر پدر هم درنگ نکند . ۳- ۱۵۵

کوشش از ما و مدد از خداوند . ۳- ۵۳

که (= هنگامیکه) دل تو با یکی باشد به دیگری نتوانی داد . ۴- ۲۹

که (= هنگامیکه) گوسفند بی شبان بماند گرگان قصد گله کنند . ۲- ۲۷۸

" ی "

گریه بسیار تن ضعیف کند و چشم تاریک گرداند و غم حاصل کند و از غم

رنجوری پیدا آید ، از رنجوری بیم مرگ بود . چون تن بر جای نبود ، کام

از جهان بر نتوان داشت . ۴- ۲۱۹

گفتار چون کردار باید داشت . ۳- ۱۴۲

گل در زیر پای دارد ! ۴- ۱۶۹

گناه کار زبان بسته باشد . ۲- ۴۴۲

گنج بی گنجوری نباید . ۲- ۵۲۵

گوسفند به صحرا کردم که چیزی بخورد ، چیزی بیامد و گوسفند بخورد . ۵- ۳۹۱

گوسفند بی شبان سراسیمه باشد . ۲- ۲۸۸

گوسفندان بی شبان گرفتن آسان باشد . ۵- ۴۲۶

گوهر از معدن طلب باید کردن . ۲- ۱۰۷

گوهر به گوهر شود <sup>پس از آوارا به سزاوار افتد</sup> . ۴- ۱۸۰

گوهر نیک به کار آورد . ۲- ۵۱۹

ما را آب از این چاه بر نمی آید . ۱- ۴۶۲

ما را از میان دو سنگ آرد می باید . ۵- ۳۰۵

ما را جان همی سوزد و دیگری را دامن . ۴- ۲۲۸

ما را نام می باید نه نان . ۴- ۳۳۸

(۱) جملهء ماقبل و ما بعد چنین است : سعد عاقل است . گل زیر پای دارد .

چنین مردی به همه کاری نشاید .

- مار بچه است و از مار بچه مار آید . ۴۷۷ - ۵
- مار گوید که . توانم که ترا زخم نزنم اما ترس از دل تو نتوانم برداشت . ۲۵۲ - ۴
- مال کسی باید برد که با رفتن آن مال به درویشی نیفتد ! ۷۴ - ۳
- مبادا کسی که بر یکی مهر آورد و باوی بگوید که من ترا دوست دارم که عاجز وی شود . ۵ -
- مباد که کسی بر زن اعتماد کند و از مکر و حیلت زنان ایمن باشد . ۴۰۸ - ۴
- مبارک مرده آزاد می‌کنی کسی که پیدا نیست و کس نمی‌داند که کجاست به من خواهی داد . ۸۵ - ۴
- مرد باید راز خود نگهدارد و هر جا را خالی شمارد که دیوار موش دارد و موش گوش دارد . ۱۱۰ - ۳
- مرد باید که چون درکاری خواهد رفتن بیرون آمدن را طلب کند . ۲۱۴ - ۱
- مرد باید که خدمتکار را از خود بیزار نکند که بزرگترین دشمنی‌ها دشمنی‌های خدمت و حشم است که بر جمله اسرار واقف‌اند .
- مرد باید که با دشمنان زندگانی بکند و اگر نه با دوستان همه کس نتوانند بود . ۳۳۲ - ۲
- مرد باید که مرد باشد چه قصاب و چه لشکری . ۲۵۸ - ۴
- مرد پهلوان را دل نیارامد تا خصم را ببیند . ۸۸ - ۴
- مرد چون زینهار خواست ، او را زینهار باید داد . ۴۶۱ - ۵
- مرد دروغ گوی بتر از زن نابکار باشد . ۳۱۷ - ۵
- مرد نباید که بی زر باشد . ۳۰۶ - ۱
- مردان بر عشق شیداترند ، که زنان عشق دارند و پنهان می‌توانند کرد و در صبر کار می‌توانند فرمود و مردان از این هیچ ندارند . ۳۸۹ - ۴

(۱) جای دیگر آمده : زر کسی برده است که بسیار دیگر دارد و دزدی از جایگاهی چنین باید کرد . ۸۸ - ۱

- مردان بهر جای روند معروف شوند . ۱ - ۱۳۹
- مردان سخن بسیار نگویند . ۲ - ۲۰۵
- مردان دروغ نگویند . ۱ - ۴۰۹
- مردان را قرار نشستن نباشد . ۵ - ۴۱۳
- مردان عالم بسته مکر زنان اند . ۱ - ۲۲۵
- مردان لاف و گزاف نکنند . ۳ - ۱۱۸
- مردان نام خود پنهان ندارند . ۱ - ۳۹۳
- مردان هر کرا آزاد کردند نکشند . ۵ - ۵۱۵
- مردی آنست که سخن راست گویند و سخنی بگویند که بتوانند . ۱ - ۴۵
- مردی است که مردان را دوست دارد . ۴ - ۳۰۴
- مردی نه آن باشد که به هرزه سر بر باد دهند . ۲ - ۲۳۰
- مرغ به دام شاید گرفتن . ۲ - ۲۲۸
- مرگ است که گریبان هر یکی می گیرد و به گونه ای قهر می گرداند . ۵ - ۴۷۵
- مصاف تعلق به اقبال دارد نه به لشکر اندک و بسیار . ۱ - ۲۸۷
- مکر زنان بر مردان روان است . ۵ - ۲۵۲
- مکر و چاره زنان بیش از آن مردان است . ۴ - ۳۱۷
- ملاحی به دست با اثر نتوان دادن شانی و شاکت فریبگی ۲ - ۴۱۴
- مهر از دیدن زیادت گردد . ۱ - ۳۴۵
- نامرد باشد که دعوی کند که نتواند . ۲ - ۵۹۵
- نامرد باشد که سوگند به دروغ کند . ۲ - ۳۲۴
- نامردی باشد خود را بر باد دادن به هرزه . ۲ - ۴۹۰
- نام مردان بدان بدانند که کارهای ناساز به خوبی بدل کنند . ۵ - ۵۰۸
- نام مردان در سر تیغ مردان باشد . ۲ - ۵۹
- نام نیک بهتر . ۲ - ۱۹۱



- نام نیکو بهتر در جهان از بد نامی . ۱ - ۵۲۹
- ناموس چندین ساله بر باد نتوان دادن . ۳ - ۱۵۶
- نامه پادشاهان به کس نشاید دادن . ۵ - ۵۷۹
- نامه پیران پیران می آید ! . ۱ - ۵۶۴
- نجات دادن خصم دور از عقل است . ۳ - ۵۷
- نخست لب است پس دندان ، اول طلب اصل باید کردن آنگاه فرع . ۴ - ۱۲۷
- نشاط ناگهانی شوریدگی را سبب شود . ۳ - ۱۲۷
- نشاید در طریق جوانمردی به دو گونه بر آمدن . ۲ - ۳۱۶
- نشاید روی غمازان دیدن . ۲ - ۱۸۸
- نشاید که مردان چیزی گویند و خلاف کنند . ۵ - ۲۹۳
- نهاد زنان در حیلت همه معجون است . ۴ - ۹۵
- نهاد عالم بدین افتاده است که کسی نخواهد ماندن . ۴ - ۱۶۵
- نه از بهر نان می کوشیم که از بهر نام . ۵ - ۱۳
- نه خمیر و نه فطیر<sup>۲</sup> ( = هیچ کاره ) . ۱ - ۵۶۱
- نه زن و نه فرزند با هیچ مرد وفادار نباشد . ۴ - ۱۶۶
- نه ساخته ایشان بود که پرداخته یزدان بود . ۵ - ۳۵۰
- نه نیک باشد ناموس خود بر باد دادن . ۱ - ۴۸۱
- نه همه کسی کاری که کنند از بهر دل خود کنند . ۱ - ۶۱۵
- نیک نامی مردان از جهت زنان است . ۱ - ۴۸۱
- هدیه شاهان نپذیرفتن پسندیده نباشد . ۳ - ۱۹۷

(۱) در موردی گویند که نامه‌ها بی در پی می‌رسد .  
 (۲) در این عبارت بکار رفته است ؛ نه پادشاهی و نه امیری است که او را در بند داریم . عاجزی است . از مردان چنین هیچ کار بر نیاید . رها کن تا برود نه خمیر و نه فطیر ، از هزار مرد چنین کار بر نیاید .  
 (۳) متأسفانه شماره صفحه و مجلد را ضبط نکرده‌ام .

هرآن پادشاهی که او را از سود و زیان دشمن و دوست آگاهی نباشد او را پادشاهی

مسلم نیست . ۱ - ۲۶۲

هرآن دل که دوستی در وی جای گرفت ، به صد هزار جفا و بدی که از دوست

به وی رسد آزار در دل گیرد و [لی] دوستی از دل وی بیرون نرود . ۵ - ۳۱۳

هرآن زن که با مرد بازی کرد و با وی سخن خوش گفت - اگر چه مرد پارسا باشد -

او را از راه ببرد که فریفتن مرد بر زن آسان باشد . ۵ - ۲۳۳

هرآن زن که خود را از مردان زیادت دارد و مردان را از خود کمتر داند نه

نیک بود . ۵ - ۵۴۵

هرآن زنی که بادی سخن گوئی و از هر گونه با تو مجادله کند و سخن سخت

گوید و خود را پاک دامن و پرهیزکار نماید او را صید کردی . ۱ - ۲۲۴

هرآن مرد که کینه در دل گرفت از برای مراد دل و شهوت هر چه خواهد بکند

و باک ندارد . ۵ - ۲۶۵

هرآن مردی که دل بر زن دارد اگر چه رنجها به وی رسد از دنباله زن باز

نگردد ، تا کام خویش حاصل کند و اگر چه زن پارسا باشد . ۵ - ۲۳۳

هر بار سبوی از آب درست نیاید . ۱ - ۲۷۸

هر بار سبوز از آب درست نیاید . ۵ - ۵۷۷

هر چه به زبان برآید به نام میفکن ، و چون به نام برآید به جنگ میفکن . ۲ - ۱۸۱

هر چه خواهی بکن که در وقت مکافات باز کردن طاقت داری . ۴ - ۹۹

هر چه در جهان کردند و کنند از دو تن برآید . ۵ - ۳۸۷

هر چه کنم نیکو هر چه کنی آهو . ۴ - ۳۱۹

هر چه ما را نهاده اند به ما برسد . ۲ - ۱۰۳ . ( ظاهرا " ناظر به این آیه

شریفه است . قلن یصیبنا الاما کتب . . . )

هر چه . . . مردان عالم بر نتوانند آورد به زر برآید . ۱ - ۵۹۶

هر کار از بهر حرمت باید کردن چون حرمت رفت ملک جهان هیچ نیرزد .

- هر کاری با هر کسی نشاید کرد . ۲ - ۲۹۰
- هر کاری بچاره راست می آید . ۵ - ۵۲۴
- هر کاری بر سازی می شاید کردن . ۵ - ۶۰۰
- هر کاری در هر کس پیداست . ۴ - ۳۴۴
- هرکاری را که خواهد بود اول سببی ظاهر گردد و نشانی پدیدار آید . ۵ - ۳۴۹
- هر کاری را وقتی فرموده اند . ۳ - ۲۶۳
- هر کرا سخن درد نکند مرد نیست . ۱ - ۵۷۵
- هر کرا کاری راست خواهد آمدن بی رنج آن کار وی بر آید . ۱ - ۱۳۳
- هر کرا یزدان کار راست بر آورد چنان باشد . ۲ - ۴۴۶
- هر کرا یزدان یار باشد صد هزار دشمن با وی چه توانند کردن . ۱ - ۲۹۲
- هر کس و هر کار چون از پیش دیده ناپدیدار شد فراموش گشت . ۴ - ۱۰۰
- هر کسی در خورد خویش کارها دانند . ۲ - ۲۹۵
- هر که از دست کسی افتاده باشد چون خصم وی را بیند بهراسد . ۴ - ۱۲۹
- هر که از مادر در وجود آمد ناچار او را مرگ رسد به هر گونه که باشد . ۴ - ۱۵۵
- هر که اصلی ندارد . . . حرامزاده باشد . ۲ - ۱۴
- هر که او را به دوستی برخواندی با وی بدی مکن . ۴ - ۳۶۴
- هر که او را رغبت است پدیدار بود . ۲ - ۴۴۴
- هر که او را سخن درد نکند او نامرد باشد که در عرب مثل زده اند ضرب اللسان  
اشدن ضرب السنان . ۱ - ۳۵۴
- هر که او را نهاد بد باشد هر چه با وی کنی از نیکی نداند . ۲ - ۱۴
- هر که او را نهادی باشد هرگز آرام نگیرد تا آن بدی نکند . ۴ - ۲۸
- هر که او فرزند ندارد او را نام نیست و نام وی در گل افتاد . ۱ - ۲
- هر که با عیب است در عیب دیگران سخن نگوید . ۵ - ۱۳۶
- هر که بد با کسی کند پاداش بدی باز بیند . ۵ - ۲۱۰
- هر که بد کند بد بیند . ۲ - ۱۹۴

- هر که بدی کند کیفر ببندد . ۱- ۳۳
- هر که به جنگ رود او را پیکار می‌باید کردن نه نظارگی . ۵- ۴۹۲
- هر که چاه از بهر دیگران کند خود در چاه افتد . ۵- ۲۵۸
- هر که چیزی داند به سخن کس از راه نیفتد و خود را از آن کار دل شکسته نکند . ۱- ۴۶۳
- هر که حرمت پیران ندارد به درجه پیران نرسد . ۲- ۲۸
- هر که خدمت مردان کرده باشد امانت نگاه تواند داشت . ۲- ۴۴۵
- هر که در جهان بهتر از زر نیست . ۵- ۴۳۲
- هر که در نیمه راه باز راه آید در راه است . ۲- ۳۴۲
- هر که دنباله دیورود در بلا گرفتار آید . ۴- ۱۱۶
- هر که روزی این کار کرده است هر چه رود بروی بندند . ۲- ۳۰۰
- هر که زادمرد . ۵- ۷۳
- هر که فرمان پدر نبرد در یزدان عاصی باشد . ۴- ۴۵۰
- هر که کاری داند از آن معنی هر چه باوی بکنند داند . ۴- ۱۸۳
- هر که کاری کرده باشد چون کس [دیگری] آن کار کند داند . ۲- ۱۸۷
- هرگز در جهان کسی کاری نتواند کردن مگر دو تن باشد که هر چه در جهان کردند و کنند از دو تن بر آید . ۵- ۳۸۷
- هرگز دزد به هیچ سراقی نرود مگر او را دلیلی باشد . ۵- ۳۸۷
- هرگز دل به دو کس شاید دادان . ۴- ۳۲۷
- هیچ برتر ازین نیست که زبان با دل راست باشد . ۲- ۴۵۸
- هیچ به از راستی نیست . ۲- ۴۳۵

- (۱) ظاهراً : هرگز در جهان بهتر از زر نیست .  
 (۲) در باره کسی گفته شده که مهارتها و تردستی‌های بزرگ از خود نشان داده است تا جائیکه از آن پس هر کار بزرگ رانداخته هم به او نسبت می‌دهند .  
 (۳) عین عبارت : هیچ برتر از این نیست که مرا زبان با دل راست است .

- هیچ به از راستی گفتن نیست . ۱ - ۶۴
- هیچ بهتر از جوانمردی نیست و سر جوانمردی امانت داشتن است . ۳ - ۲۱۴
- هیچ بهتر از راستی نیست . ۲ - ۵۰۸
- هیچ کس چنان مردم نتواند بستن که زر بدهد . ۵ - ۲۴۲
- هیچ کس چون از مادر بزاد چیزی با خود نیاورد همه از جایها به دست آورند .
- بهرند و بدزدند و ببخشند و بخورند . . . ۱ - ۴۳۲
- هیچ کس دوست خود به دست تیغ باز ندهد . ۵ - ۴۰۲
- هیچ کس را دختر مباد که جز نام بد حاصل نشود . دختر آن بهتر که از مادر بزاد .
- ۴ - ۳۱۲
- هیچ کس غیب نداند . ۴ - ۱۰۰
- هیچ کار بر مرد و زن بهتر از جوانمردی نیست . ۴ - ۳۴۳
- هیچ مگوی که پادشاهان پسندیده ندارند . ۲ - ۱۷۷
- همه جهان پیش جوانمردی هیچ نیست . ۵ - ۴۳۳
- همه عالم کار از بهر زن و فرزند کنند . تیغ ، پادشاهان ، از بهر زن و فرزند می زنند . ۴ - ۱۹
- همه کارها به تندرستی به سر توان بود و در عالم مال و ملک جهان با تندرستی مقابل نیست . ۱ - ۲۵
- همه کارها به یک بار نتوان کردن . ۱۳۴ - علوم انسانی
- همه کاری به دل خوشی شاید کردن . ۴ - ۱۸۷
- همه وقت سبواز آب درست نیاید . ۵ - ۴۵۷
- " ی "
- یزدان پیران را حرمت داشت می فرماید . ۵ - ۴۳۴
- یزدان کار می سازد بی رنج . ۵ - ۶۰۶